

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در مفاد این آیه شریفه است که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»^[1]، آیا از این آیه می‌توان استفاده کرد که منکر وجوب حج کافر است یا خیر؟ گفتیم در آیه شریفه پنج احتمال وجود دارد، اظهر این احتمالات این است که بگوئیم کفر در اینجا کفر اصطلاحی و کفر در مقابل اسلام نیست (حتی آن احتمالی که مرحوم خوئی ابداع کردند و شاید در کلام هیچ مفسر دیگری نیامده باشد)^[2] را نیز مورد مناقشه قرار دادیم و مرحوم والد نیز فرمودند این احتمال ضعیف است)، بلکه کفر به معنای عدم شکر است و قرینه روشن کلمه «غنی» است: «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ» و بیان شد نظیر این تعبیر در دو آیه دیگر هم وارد شده است. تا اینجا به لحاظ خود این آیه، بحث را تمام کردیم. نتیجه آنکه؛ ما باشیم و این آیه شریفه، از آن نمی‌توان استفاده کرد که کفر اصطلاحی مراد است.

در اینجا چند روایت نیز وجود دارد که آن‌ها نیز باید مورد بررسی قرار گیرد و بعد از بررسی روایات، نتیجه نهایی را باید روشن کنیم.

بررسی روایات در ذیل آیه شریفه

در بحث‌های قرآنی همیشه دو مرحله وجود دارد؛ اول آنکه شخص باید خود آیه را ببیند که در چه چیزی ظهور داشته و ظهور بدوی‌اش در چیست؟ دوم روایاتی که در ذیل آیه شریفه وارد شده است.

روایت نخست: روایتی است که شیخ طوسی (قدس سره) در تهذیب نقل کرده: «الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا قَالَ هَذِهِ لِمَنْ كَانَ عِنْدَهُ مَالٌ وَصِحَّةٌ»، تا اینکه امام (عليه السلام) سؤال شد: «وَعَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ كَفَرَ قَالَ يَعْنِي مَنْ تَرَكَ»؛ از حضرت پرسیدند «و من کفر» یعنی چه؟ فرمود «من کفر یعنی من ترک» و حضرت «کفر» را به «ترک» معنا فرمودند.^[3]

بررسی روایت نخست؛ روایت معاویه بن عمار

با مراجعه به کتب لغت، درمی‌یابیم که کفر به معنای ترک نیامده است یعنی اینطور نیست که بگوئیم یکی از معانی کفر، ترک است. در نتیجه در این آیه، کفر در ترک استعمال شده و حتماً باید یک علاقه و وجهی برای این استعمال در نظر بگیریم؛ زیرا اگر یک لفظی در معنای حقیقی خودش استعمال نشود، حتماً باید بین این لفظ و آن معنای غیر حقیقی یک علاقه و ارتباطی باشد.

چند احتمال در این علاقه وجود دارد؛

احتمال اول: این علاقه و ارتباط، علاقه سببیت و مسببیت است یعنی بگوئیم آیه می‌فرماید ترک الحج سبب برای کفر است. احتمال دوم: این است که این جا بحث علاقه سببیت و مسببیت در کار نیست، بلکه یکی از معانی کفر «ستر» است، در قرآن کریم به زارع اطلاع کافر شده «أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ»^[4]، کفار در این آیه به معنای زارع و زراع است، بگوئیم اگر کسی وجوب الحج را ستر کرد و پوشاند، تبعاً حج را ترک می‌کند. بنابراین، نگوئیم «ترک الحج سبب للکفر»، بلکه بگوئیم کفر به معنای ستر است و «من کفر أى من ستر»، منتهی کسی که ستر می‌کند تبعاً حج را ترک می‌کند.

دیدگاه والد معظم (قدس سره) درباره روایت

مرحوم والد می‌فرماید معنای لغوی کفر، ترک نیست و اگر بخواهد در ترک استعمال شود، نیاز به علاقه داشته و مصحح می‌خواهد و مصحح آن؛ یا سببیت است یا احتمال دوم، اما به نظر ما ترک در اینجا، باز به معنای کفران نعمت در مقابل شکر است، نه به معنای ترک یک عمل «من حیث إنه ترک»، شاهد سخن این است که در یک روایت دیگری، بین کفران و ترک هر دو عنوان با هم آمده، منتهی روایت دیگر در تفسیر عیاشی است که روایات تفسیر عیاشی مرسله است و سندش ذکر نشده اگرچه برای خود صاحب تفسیر مسند بوده (چون صاحب تفسیر می‌گوید من اسناد روایات را اختصاراً حذف کردم). از این رو، این روایات به حسب الواقع مسند است، اما به حسب الظاهر و برای ما، عنوان مرسل را دارد، ولی ما می‌توانیم به عنوان مؤید از آن استفاده کنیم.

بررسی روایتی از تفسیر عیاشی

در تفسیر عیاشی آمده: «عَنْ أَبِي أُسَامَةَ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا قَالَ سَأَلْتُهُ مَا السَّبِيلُ»؛ در آیه شریفه، کلمه «سبیل» آمده و سائل از امام (علیه السلام) پرسیده سبیل چیست؟ «قَالَ يَكُونُ لَهُ مَا يَحُجُّ بِهِ» یعنی آن مقدار مالی که بتواند به وسیله آن حج برود، «قُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ عُرِضَ عَلَيْهِ مَالٌ يَحُجُّ بِهِ فَاسْتَحْيَا مِنْ ذَلِكَ»؛ اگر کسی به او پولی بدهد که با آن حج برود، او هم حیا کند و نگیرد، «هُوَ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»؛ او مستطیع شده. «قَالَ وَ إِنْ كَانَ يُطِيقُ الْمَشْيَ بَعْضًا وَ الرُّكُوبَ بَعْضًا فَلْيَفْعَلْ»؛ باز حضرت فرمود اگر یک مقداری بتواند سواره و یک مقدار را پیاده برود، باید انجام دهد (که این قسمت از روایت، باید در بحث استطاعت مورد دقت قرار بگیرد).

امام علیه السلام می‌فرماید اگر کسی می‌تواند مثلاً دو سوم مسیر حج را سواره برود و یک سوم را پیاده برود باز مستطیع است و باید برود. راوی می‌پرسد: «أَرَأَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ وَمَنْ كَفَرَ أَمْ هُوَ فِي الْحَجِّ قَالَ نَعَمْ قَالَ هُوَ كُفْرُ النِّعَمِ وَ قَالَ مَنْ تَرَكَ»؛^[5] اینکه خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَمَنْ كَفَرَ»، آیا در حج است؟ امام (علیه السلام) فرمود بله، بعد خود امام علیه السلام فرمود حواست باشد که این کفر اصطلاحی نیست، بلکه کفر نعمت‌هاست، یعنی چه کسی کافر نعمت شده؟ کسی که مستطیع باشد و بتواند انجام دهد، اما با این حال، ترک کند.

بنابراین، شاهدی که ما بخواهیم از روایت استفاده کنیم، آن است که در این روایت، «کفر النعم و ترک» را هر دو با هم آورده، پس معلوم می‌شود که اصلاً ترکی که بخواهد سبب برای کفر اصطلاحی بشود، در اینجا مورد نظر نیست.

خلاصه آنکه؛ احتمال اول این بود که بگوئیم «کفر أى کفر بترک الحج» و ترک الحج را سبب برای کفر اصطلاحی قرار دادیم، عده‌ای از فقها از جمله مرحوم خوئی اشاره به این صحیح‌ه معاویه بن عمار دارند، اما بیان ما این بود که «ترک» یعنی همان

«کفر النعم»، یا به تعبیر دیگر بگوئیم ترکی در اینجا مراد است که سبب کفران نعمت شود نه ترکی که سبب کفر اصطلاحی شود، اصلاً در آیه شریفه ترک الحج که سبب برای کفر اصطلاحی شود مراد نیست.

نکته: یکی از دیدگاه‌های فقهی خوارج این است که اگر کسی کبیره‌ای انجام داد و یا ترک واجبی کرد این کافر است، یکی از استدلالاتی که خوارج دارند به همین «و من کفر» است که در ذیل آیه «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» آمده است. آن‌ها می‌گویند «أی کفر بسبب ترک الحج»، پس قرآن می‌گوید کسی که تارک حج شد کافر اصطلاحی است. با این توضیحاتی که بیان شد، کفر در صحیحہ معاویہ بن عمار به معنای «ترک» ست، اما ترکی که موجب کفران نعمت است به قرینه‌ی این روایتی که در تفسیر عیاشی آمده است.

اگر بگوئیم روایت تفسیر عیاشی هم برای تأیید فایده نداشته و مرسل است، اما اینکه امام (علیه السلام) در اینجا می‌فرماید «من کفر» یعنی «من ترک»، باز ظهور در این ندارد که ترک سبب برای کفر اصطلاحی است، بلکه می‌گوئیم «من کفر» یعنی «من ترک» (البته در گذشته خود ما، کفر را به معنای کفران نعمت بیان کردیم به قرینه «ان الله غنی» و این «ترک» یعنی ترک سبب برای کفران نعمت است).

روایت دوم؛ روایت شیخ صدوق (قدس سره)

دومین روایت، روایتی است که شیخ صدوق (قدس سره) نقل کرده است: «بإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ (در سند شیخ صدوق، دو راوی به نام‌های حماد بن عمرو و انس بن محمد آمده است که هر دو مجهول هستند، حال اگر سند با یکی از این دو درست بود، باز مشکل نبود) عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ (عليهم السلام) فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ص لِأَعْلِيٍّ (عليه السلام)؛ در آن وصیت مفصلی که پیامبر (صلي الله عليه وآله) به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «قَالَ: يَا عَلِيُّ كَفَرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشْرَةٌ»؛ ده گروه از این امت به خدا کفر ورزیدند، «القتات»؛ یعنی سخن‌چین، «و الساحر و الديوث»، دیوث یعنی مردی که برای یک حرامی راه را هموار می‌کند. «دینته» یعنی راهی که هموار شده، ممکن است «قَوَاد» راجع به غیر باشد و دیوث راجع به زن آن شخص باشد، «و نَاكِحُ الْمَرْأَةِ حَرَاماً فِي دُبُرِهَا»؛ ناکح یعنی واطی کسی که وطی کند زنی را حراماً آن هم دبراً، «و نَاكِحُ الْبَهِيمَةِ وَ مَنْ نَكَحَ ذَاتَ مَحْرَمٍ وَ السَّاعِي فِي الْفِتْنَةِ وَ بَائِعُ السِّلَاحِ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ وَ مَانِعُ الزَّكَاةِ وَ مَنْ وَجَدَ سَعَةً فَمَاتَ وَ لَمْ يَحُجَّ»؛ کسی که مالی دارد و بمیرد و حج انجام ندهد که شاهد همین قسمت دهم است.

بعد پیامبر (صلي الله عليه وآله) می‌فرماید: «يَا عَلِيُّ تَارِكُ الْحَجِّ وَ هُوَ مُسْتَطِيعٌ كَافِرٌ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ يَا عَلِيُّ مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا»؛^[6] کسی که تسويف کند یعنی پول دارد و راه هم باز است و مریض نیست، همه امکانات وجود دارد، با این حال به حج واجبش نمی‌رود تا بمیرد، خدا روز قیامت او را یهودی یا نصرانی مبعوث می‌کند.

آنچه شاهد بحث ماست (اگرچه سند روایت ضعیف بوده و فقیه نمی‌توان به این روایت استدلال کند، ولی با قطع نظر از این اشکال سندی)، آن است که آیا مراد از کفر در این روایت، کفر اصطلاحی است؟ آیا «کفر بالله العظیم من هذه الامة عشرة»، مراد کفر در مقابل اسلام است؟

نکاتی درباره روایت در کلام والد معظم (قدس سره)

دو نکته در کلمات مرحوم والد ما درباره این روایت هست؛ نکته اول: کفری که در اینجا است یعنی کسی که در تمام طول عمر

حج را ترک کند نه اینکه به مجرد ترک امسال یا سال آینده کافر شود. این ترک شخص تا آخر عمرش ادامه پیدا کند که این موجب کفر است.

نکته دوم: به قرینه موارد نه‌گانه دیگر که محکوم به کفر اصطلاحی نیستند، پس این مورد نیز نباید محکوم به کفر اصطلاحی باشد، دیوث، قتات، ساحر، ساعی به فتنه، ناکح بهیمة و غیره، کافر به کفر اصطلاحی نیستند و چون در آن طوایف تسعه دیگر کفر اصطلاحی مراد نیست، لذا در اینجا نیز بگوئیم کفر اصطلاحی مراد نیست.

ایشان در پایان لطیفی می‌آورند و آن اینکه می‌فرماید روایت نمی‌گوید که این مسلمان نمی‌میرد، روایت می‌گوید این یهودی مبعوث می‌شود و لذا وقتی این شخص بمیرد، تمام احکام اسلام بر او بار می‌شود؛ باید تجهیزش کنند، در قبرستان مسلمین دفنش کنند اگرچه روز قیامت در صف یهودی‌ها مبعوث می‌شود، اما بر حسب این روایت، یهودی نمی‌میرد.^[7]

آنچه مهم است، روایتی است از امام کاظم علیه السلام که نکات بسیاری دارد و در جلسه آینده مورد بحث قرار می‌گیرد.^[8]

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ سورة آل عمران، آیه 97.

[2] □ نکته: مرحوم والد ما بسیار اظهار تأسف می‌کرد که چرا مرحوم خوئی تفسیرشان را دنبال نکردند، می‌دانید ایشان یک جلد تفسیر به عنوان مقدمه تفسیر به نام «البيان» دارند و یک مقداری از سوره حمد را هم تفسیر کردند، اما به خاطر کثرت امور دیگر دنبال نکردند. ایشان می‌فرمود اگر آقای خوئی یک دوره تفسیر نوشته بودند، این در دنیای اسلام بسیار عجیب و مهم بود؛ چون دارای مبانی اصولی، مبانی فقهی و ذوق تفسیری قوی بودند.

[3] □ «الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا قَالَ هَذِهِ لِمَنْ كَانَ عِنْدَهُ مَالٌ وَصِحَّةٌ وَإِنْ كَانَ سَوْفَهُ لِلتَّجَارَةِ فَلَا يَسَعُهُ فَإِنْ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ تَرَكَ شَرْيْعَةً مِنَ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ إِذَا هُوَ يَجِدُ مَا يَحُجُّ بِهِ وَإِنْ كَانَ دَعَاهُ قَوْمٌ أَنْ يُجْجُوهُ فَاسْتَحْيَا فَلَمْ يَفْعَلْ فَإِنَّهُ لَا يَسَعُهُ إِلَّا الْخُرُوجُ وَلَوْ عَلَى حِمَارٍ أَجْدَعُ أَبْتَرَّ وَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ كَفَرَ قَالَ يَعْنِي مَنْ تَرَكَ.» تهذيب الأحكام، ج 5، ص: 18، ح 52؛ عنه وسائل الشيعة، ج 11، ص: 31، ح 14163.

[4] □ «اعْلَمُوا أَنَّما الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» سوره حدید، آیه 20.

[5] □ «وَعَنْ أَبِي أُسَامَةَ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا قَالَ سَأَلْتُهُ مَا السَّبِيلُ قَالَ يَكُونُ لَهُ مَا يَحُجُّ بِهِ قُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ عَرَضَ عَلَيْهِ مَالٌ يَحُجُّ بِهِ فَاسْتَحْيَا مِنْ ذَلِكَ قَالَ هُوَ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا قَالَ وَ إِنْ كَانَ يُطِيقُ الْمَشْيَ بَعْضًا - وَ الرُّكُوبَ بَعْضًا فَلْيَفْعَلْ قُلْتُ أَرَأَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ وَمَنْ كَفَرَ أ هُوَ فِي الْحَجِّ - قَالَ نَعَمْ قَالَ هُوَ كُفَرُ النِّعَمِ وَ قَالَ مَنْ تَرَكَ.» تفسیر العیاشی 1- 192- 115؛ عنه وسائل الشيعة، ج 11، ص 43، ح 14194.

[6] □ «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ (عليهم السلام) فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ص لِعَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ: يَا عَلِيُّ كَفَرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشْرَةٌ - الْقَتْلُ وَ السَّاحِرُ وَ الدِّيُوثُ - وَ نَاكِحُ الْمَرْأَةِ حَرَاماً فِي دُبُرِهَا وَ نَاكِحُ الْبَهِيمَةِ - وَ مَنْ نَكَحَ ذَاتَ مَحْرَمٍ وَ السَّاعِي فِي الْفِتْنَةِ - وَ بَائِعُ السِّلَاحِ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ وَ مَانِعُ الزَّكَاةِ - وَ مَنْ وَجَدَ سَعَةً فَمَاتَ وَ لَمْ يَحُجَّ - يَا عَلِيُّ تَارَكَ الْحَجَّ وَ هُوَ مُسْتَطِيعٌ كَافِرٌ - يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ يَا عَلِيُّ مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ - بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا.» الفقيه 4- 356- 5762 الفقيه 4- 368- 5762؛ عنه وسائل الشيعة، ج 11، ص: 32-31،

[7] □ «و ظاهرها ان مجرد الترك في تمام العمر يوجب تحقق الكفر و لا محالة يكون حين الموت كافرا و لكن حيث لا تكون الطوائف التسعة الأخرى محكومة بالكفر الاصطلاحي الموجب لترتب آثار الكفر من النجاسة و غيرها فلا محالة لا يكون المراد من الكفر المسبب عن ترك الحج أيضا ذلك و يؤيده انه على هذا التقدير كان اللازم ان يقال مات يهوديا أو نصرانيا لا انه يبعثه الله يوم القيامة كذلك و عليه فهو حين الموت لا يكون كافرا حتى يترتب عليه ما يترتب على الميت الكافر من الاحكام.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج، ج1، ص: 11.

[8] □ «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ الْعَمْرِيِّ بْنِ عَلِيٍّ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الْحَجَّ عَلَى أَهْلِ الْجِدَّةِ - فِي كُلِّ عَامٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ قَالَ قُلْتُ: فَمَنْ لَمْ يَحْجْ مِنْهُ فَقَدْ كَفَرَ قَالَ لَا وَ لَكِنْ مَنْ قَالَ لَيْسَ هَذَا هَكَذَا فَقَدْ كَفَرَ.» الكافي 4- 265- 5؛ عنه وسائل الشيعة، ج11، ص: 16؛ ح14128.